

باسمه تعالی

بررسی اشتباهات قرآنی احمد الحسن بصری با تاکید بر تطبیق های متعارض با دلایل عقلی و

نقلی^۱

نصرت الله آیتی^۲

مرتضی کریمی^۳

چکیده:

جریان احمد الحسن بصری، یکی از جریان های خطرناک در موضوع مهدویت است. در حالی که استناد به خواب و استخاره، وجه مشترک احمد الحسن با بعضی از مدعیان دیگر است، ارائه تحلیل های جدید از روایات و مبانی خاص در رویکرد روایی، او را از سایرین متمایز کرده است. در چند سال اخیر، فعالیت های تبلیغی این جریان چه به صورت مجازی در پالتاک و وب سایت های مختلف و چه به صورت چهره به چهره افزایش یافته. استناد احمد الحسن به بعضی رویکردهای حدیثی رایج در میان گروهی از حدیث گرایان و نیز منطبق ساختن خود با شرایط و حوادث روز با توجه به زمان شناسی خاص خود، از دیگر ویژگی های اوست. این نکات، ضرورت نقد و بررسی این جریان و نشان دادن اشکالات آن را دو چندان می کند. احمد الحسن بصری، که مدعی است امام، مهدی اول و یمانی موعود است، خود را همانند دیگر امامان (ع)، بهره مند از علم الهی و مصون از هرگونه اشکال و اشتباه می داند. بر این اساس، اثبات حتی یک اشکال در کتاب های وی برای رد تمام ادعاهای او کافی است. اشتباهات احمد الحسن را می توان در موضوعات مختلف مانند قرآنی، حدیثی، کلامی، ادبی، فقهی و تاریخی دنبال کرد. مقاله حاضر، به شیوه توصیفی، تحلیلی و انتقادی، به اشتباهات قرآنی احمد الحسن با تاکید بر تطبیق های متعارض با دلایل عقلی و نقلی می پردازد و در این ارتباط، به پنج مورد از اشتباهات وی در این باره اشاره می کند.

واژگان کلیدی: مهدویت، مدعیان، احمد الحسن بصری، علم امام، اشتباهات قرآنی، تطبیق.

^۱. این مقاله، مستخرج از رساله «نقد و بررسی دیدگاه احمد الحسن بصری درباره علم به عنوان راه شناخت حجت الهی» در مقطع دکترای رشته کلام امامیه پردیس فارابی دانشگاه تهران است.

^۲. استادیار پژوهشکده مهدویت (موسسه آینده روشن) Ayati110@yahoo.com

^۳. دانشجوی دکترای کلام امامیه پردیس فارابی - دانشگاه تهران «نویسنده مسوول». mka830@yahoo.com

مقدمه:

احمد بن اسماعیل (مشهور به احمد الحسن بصری) در سال ۱۹۷۰ میلادی در شهر بصره عراق متولد شد و تحصیلاتش را در رشته مهندسی معماری ادامه داد. وی مدعی است در خواب و سپس در بیداری، با امام مهدی (عج) ملاقات و حضرت، وی را به هدایت انسان‌ها مامور کرده است. بر اساس ادعای او، در اواخر سال ۱۹۹۹ میلادی زمانی که ۲۹ سال داشته، امام زمان (عج) به او امر کرده که با هجرت به نجف، به اصلاحات علمی، عملی و مالی در حوزه علمیه نجف بپردازد. بعد از دعوت مخفیانه و ایمان آوردن بعضی از افراد به او، وی دعوت علنی خود را در سال ۲۰۰۲ میلادی در نجف اشرف آغاز کرد؛ دعوتی که با مخالفت شدید علمای حوزه همراه شد (ر.ک آیتی، ۱۳۹۳: ۱۲-۱۳؛ همو، ۱۳۹۶: ۱۴-۱۵؛ شهبازیان، ۱۳۹۳: ۱۶-۱۸). احمد الحسن، مدعی است که بر اساس وصیت پیامبر (ص) و روایات اهل بیت (س)، بعد از امام مهدی (عج)، ۱۲ مهدی به عنوان حجج الهی بر روی زمین خواهند بود. بر این اساس، وی بر این باور است که او مهدی اول، یمانی موعود، حجت خدا بر زمین، فرستاده امام دوازدهم و از نوادگان اوست (رک احمد الحسن، ۱۴۳۱ب: ۱/۱۶-۱۹، ۲۴؛ ۳۳-۳۴؛ ۱۴۳۱ث: ۴۱/۴-۴۸).

جریان احمد الحسن بصری، یکی از جریان‌های خطرناک در موضوع مهدویت است و بعضی ویژگی‌ها، آن را از سایر مدعیان دروغین مرتبط با آموزه مهدویت متمایز می‌کند. از سویی، در چند سال اخیر، فعالیت‌های تبلیغی این جریان چه به صورت مجازی در پالتاک و وب سایت‌های مختلف و چه به صورت چهره به چهره افزایش یافته و از سوی دیگر، گرایش بعضی از طلب‌های حوزه علمیه به این جریان، حساسیت موضوع را افزایش داده است. طرفداران این جریان که به انصار امام مهدی (ع) معروفند فعالیت قابل توجهی در فضای مجازی دارند. وب سایت اصلی این جریان، به ۴ زبان عربی، انگلیسی، فارسی و فرانسوی فعال است. در مسنجر پالتاک نیز حداقل ۳ اتاق به زبان‌های عربی، انگلیسی و فارسی برای تبلیغ این جریان وجود دارد که هر روز ساعت‌های

بسیاری را جهت دعوت افراد به پذیرفتن احمد الحسن به عنوان فرستادهٔ امام مهدی (ع) صرف می‌کنند. حضور افراد با ملیت‌های مختلف از تمام قاره‌ها در این اتاق‌ها، نشان‌گر این است که این گروه، در تبلیغ احمد الحسن بصری، نگاهی بین‌المللی دارد چنان‌که انصار احمد الحسن بر اساس آموزه‌های وی، مخاطبان خود را صرفاً شیعیان نمی‌دانند بلکه با معرفی احمد الحسن به عنوان فرستادهٔ ایلیا، مسیح و امام مهدی (عج)، یهودیان، مسیحیان و اهل سنت را نیز در کنار شیعیان، به پیوستن به مکتب خود دعوت می‌کنند. تجربهٔ چندصد سالهٔ مدعیان دروغین نشان داده که بنابه دلایل مختلف، قابلیت گمراه شدن عوام توسط این افراد، بسیار پررنگ است و به باور نگارنده، جریان احمد الحسن بصری به سبب بعضی شاخصه‌ها (مانند استناد به روایات، استناد به خواب، استناد به استخاره و گرایش بعضی از طلب‌ها)، توانایی بالقوهٔ بیشتری برای جذب عوام دارد. بر این اساس، نقد علمی این جریان، کاملاً ضروری به نظر می‌رسد. نشان دادن اشتباهات علمی احمد الحسن، یکی از کاربردی‌ترین راه‌ها برای اثبات انحراف و دروغ‌گویی فردی است که مدعی است حجت خدا و معصوم است. بر این اساس، مسألهٔ اصلی این مقاله، نشان دادن بعضی از اشتباهات وی در تطبیق آیات قرآن، با استفاده از شیوهٔ توصیفی، تحلیلی و انتقادی است.

احمد الحسن برای اثبات مدعی‌ای خود، راه‌هایی را برای شناخت حجت الهی معرفی می‌کند از جمله یکم. نصّ مباشر از طرف خدا به صورت مکاشفه یا رویا؛ دوم. نصّ مباشر از طرف خلیفه و حجت قبلی؛ سوم. نصّ غیر مباشر مانند وصیت پیامبر (ص) هنگام وفات؛ چهارم. علم و حکمت و پنجم. برافراشتن پرچم الحاکمیه لله. احمد الحسن مدعی است با هر یک از این راه‌ها، می‌تواند حجت الهی بودن خود را اثبات کند.

بر اساس راه چهارم، وی مدعی بهره‌مندی از علم الهی است و خود را مصون از هرگونه اشکال و اشتباه می‌داند (ر.ک احمد الحسن، ۱۴۳۱: ۴۸-۴۱/۴؛ ۱۴۳۱: ۴۸؛ ۱۴۳۱ الف: ۱۰). با توجه به این ادعا، اثبات حتی یک اشکال در کتاب‌های وی برای ردّ تمام ادعاهای او کافی است. اشتباهات احمد الحسن را می‌توان در موضوعات مختلف مانند قرآنی، حدیثی، کلامی، ادبی، فقهی و تاریخی دسته‌بندی کرد. در این مقاله، به بعضی از اشتباهات احمد الحسن در تطبیق قرآن آیات می‌پردازیم.

پیشینهٔ بحث

اشتباهات احمد الحسن بصری در ارتباط با قرآن در بعضی از کتاب های عربی و فارسی که در نقد وی نگاشته شده، مطرح شده است. با توجه به سخنرانی های منسوب به وی، اشتباهات وی در قرائت قرآن، به تفصیل در دو کتاب ذیل بحث شده: آل محسن، ۱۴۳۴: ۱۸۰-۱۸۳؛ طالب الحق، ۱۴۳۲: ۵۸-۶۰. اشتباهات احمد الحسن در تفسیر آیات قرآن نیز فی الجمله در بعضی از کتاب ها برشمرده شده از جمله در آیتی، ۱۳۹۶: ۱۱۳-۱۳۴؛ آل محسن، ۱۴۳۴: ۱۸۸-۱۹۶ و الحسینی البصری، ۱۴۳۲: ۲۵-۶۰. آن چه وجه تمایز این مقاله است بررسی اشتباهات احمد الحسن بصری در تطبیق آیات قرآن است. بر این اساس، مواردی که در این مقاله، به آن ها اشاره می شود در آثار منتشر شده، یا مطرح نشده و یا به تفصیل به آن ها پرداخته نشده است.

اشتباهات احمد الحسن بصری در تفسیر، تاویل و تطبیق آیات قرآن

این بخش، مهم ترین بخش در ارتباط با اشتباهات قرآنی احمد الحسن بصری است. وی در کتاب های مختلف، به تفسیر و تاویل و تطبیق آیات پرداخته که مهم ترین آن ها، کتاب ۴ جلدی *المتشابهات* است. وی از یک سو، مدعی است کل قرآن، برای غیر معصوم، متشابه است:

«القرآن بالنسبة لغير المعصومين كلة متشابه لأن غير المعصوم لا يميّز المحكم من المتشابه فيه.» (احمد الحسن، ۱۴۳۱: ۴۲/۱)

«پس تمام آیات قرآن، برای غیر معصومین متشابه است زیرا غیر معصوم نمی تواند آیات محکم را از آیات متشابه تمییز دهد.»

و از سوی دیگر، خود را در زمره کسانی می داند که علم به تاویل متشابهات دارند چنان که ناظم العقیلی در مقدمه جلد اول *المتشابهات* می نویسد:

«و از این جا معلوم می شود که تاویل قرآن و معرفت محکم از متشابه، مختص معصوم است و آن را کسی جز اوصیای به حق پیامبر (ص) نمی داند. و ممکن نیست که از غیر آنان، فهمانده شود. همچنین از روایت قبلی معلوم می شود که تاویل قرآن در عصر غیبت امام (عج) را فقط امام مهدی (ع) می داند یا کسی که با او رابطه مستقیم دارد و علم لازم را از ایشان گرفته باشد. از این جا می فهمیم که حضرت مهدی (عج)

یا کسی که با او در ارتباط است شناخته می شود از طریق معرفت محکمت قرآن از متشابهات آن و همچنین معرفت احکام قرآن از بین همه علمای حاضر، همان طوری که پدران او، امامت خود را از طریق همین علم خاص، اثبات کردند. پس بر زمامداران و کسانی که ادعای مرجعیت دینی می کنند واجب است که با سید احمد الحسن درباره این علم مقدس، مناقشه کنند و اگر از مناقشه عاجزند یا این که جوابی برای آن ندارند که در این حال، حق سید احمد الحسن ثابت می شود و این که او جانشین و فرستاده حضرت امام (ع) است چرا که این علم وجود ندارد مگر نزد اوصیای پیامبر اکرم (ص) همان طوری که از روایات متواتر معلوم گشت.» (احمد الحسن، ۱۴۳۱ هجری قمری: ۲۰/۱)

قرآن کریم در آیه هفتم سوره آل عمران، آیات قرآن را به دو دسته محکمت و متشابهات تقسیم می کند:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ وَ آخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.»

«او او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد، بعضی از آیات آن، آیات محکم است که اصل کتابند، و بعضی دیگر آیات متشابهند، اما آن کسانی که در دل‌هایشان انحراف است تنها آیات متشابه را پیروی می کنند تا به این وسیله فتنه به پا کنند و به همین منظور آن آیات را به دلخواه خود تاویل می کنند، در حالی که تاویل آن را نمی دانند مگر خدا و راسخین در علم، می گویند به همه قرآن ایمان داریم که همه اش از ناحیه پروردگار ما است و به جز خردمندان از آن آیات پند نمی گیرند.»

درباره این آیه، بحث های بسیاری در کتب تفسیری مطرح شده از جمله مقصود از آیات محکم، آیات متشابه و راسخون در علم و نیز این که آیا تاویل متشابهات را فقط خداوند می داند یا «الراسخون فی العلم» نیز از آن بهره مندند. صرف نظر از همه این بحث ها، مطالعه کتاب ۴ جلدی *المتشابهات* و نیز سایر کتاب هایی که در آن ها آیات قرآن، تفسیر، تاویل یا تطبیق داده شده اند نشان می دهد که رویکرد غالب در آن ها، عدم استناد به دلیل عقلی و نقلی است و بهترین تعبیر برای آن چه احمد الحسن بیان کرده، تفسیر به رأی و تاویل و تطبیق به رأی است. او در ظاهر، بسیاری از آیات قرآن را تفسیر یا بر معانی باطنی، تاویل یا بر مصادیق غیر ظاهر، تطبیق می کند اما هیچ مستندی برای این موارد ارائه نمی شود و روشن نیست که چرا خواننده باید این معانی غیر ظاهر را

از احمد الحسن بپذیرد به ویژه در ارتباط با تاویلاتی که احمد الحسن، به نفع خود و جریان خود، مصادره به مطلوب می کند.

مسئله شمار این گونه تاویل ها و تطبیق های بدون مستند، بسیار است. با این حال، ممکن است پیروان احمد الحسن بصری مدعی شوند که وی، با توجه به این که از علم لدنی بهره مند است، نیازی به دلیل و مستند ندارد و بر پایه همین علم الهی، هرگونه تفسیر، تاویل و تطبیق از سوی وی، پذیرفتنی است. آن چه مد نظر این مقاله است دقیقاً ردّ این ادعاست. به بیان دیگر، صرف نظر از درستی یا نادرستی مبانی و روش های احمد الحسن بصری، در تفسیر، تاویل و تطبیق آیات قرآن، فرض را بر آن می گذاریم که وی به عنوان مدعی بهره مندی از علم لدنی، این حق را دارد که در تفسیر، تاویل و تطبیق آیات قرآن کریم، تبیین ها و مصادیقی را بیان کند که مستند به هیچ دلیل قرآنی و روایی نیست. اما نکته مهم آن است که این اظهارات، نباید در تضاد با دلایل عقلی و نقلی (آیات و روایات) باشد. بر این اساس، آن چه این مقاله به دنبال اثبات آن است این واقعیت است که صرف نظر از تفسیرها و تاویل ها و تطبیق های بدون مستند احمد الحسن، مواردی وجود دارد که با دلایل عقلی و نقلی تعارض دارد. بر این اساس، آن چه در این مقاله مطرح می شود، صرفاً پنج مورد از تطبیق هایی است که مخالفت آن ها با دلایل عقلی و نقلی آشکار است.

یکم. در کتاب شیء من تفسیر سوره الفاتحه، احمد الحسن، مراد از خیر اُمّه در آیه ۱۱۰ سوره آل عمران (كُتِبَ خَيْرَ اُمَّه اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ) را انصار امام مهدی (عج) می داند و صراحتاً اعلام می کند که این آیه شامل کسانی که قبل از زمان انصار بوده اند نمی شود:

«و هذا يبين لنا شرف أمة محمد (ص) و عظم شأنها حيث إنها التي تقم حكم الله على أرضه في حدث ليست له سابقه و لا نظير و تنصر خليفه الله المهدي (عج) في يوم الدين أو جوله الجزاء و الحساب في هذه الأرض. و تلك الأمة أنصار و أصحاب الإمام المهدي (عج)، هم خير أمة أخرجت للناس يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر. اما من سبقهم فلا يمكن إطلاق اسم أمة محمد (ص) عليهم بهذا الوصف، أي: يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر. كيف و قد قتلوا خلفاء الله على (ع) و ولده، سواء من نصر الطواغيت أم من خذل المعصومين (ع)». (احمد الحسن، ۱۴۳۱ج: ۳۸)

«و این قضیه، شرف و عظمت شان امت محمد (صلی الله علیه و آله) را به ما تبیین می کند چون این امتی است که حکم خداوند در زمین را در یک حادثه بی نظیر و بی سابقه، اقامه می کند و جانشین خدا حضرت مهدی (علیه السلام) را در (یوم الدین) یاری می نماید یا در میدان پاداش و حساب در زمین او را یاری می کند. و این امت، انصار و اصحاب حضرت مهدی (علیه السلام)، بهترین امتی است که برای مردم ظاهر شده که امر به معروف و نهی از منکر می کند. اما کسانی که قبل از آن ها بودند اطلاق اسم امت محمد (صلی الله علیه و آله) با این وصف (امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر) بر آن ها جایز نیست. چگونه است در حالی که خلفاء الله (علی و فرزندان علیهم السلام) را به قتل رساندند؟ چه کسانی که طاغوت را یاری کرده و چه کسانی که معصوم را خوار کرده و یاری نکرده؛ هر دو یکسان هستند.» (احمد الحسن، ۱۴۳۱ح: ۴۳-۴۴)

احمد الحسن در توضیح این آیه، ادعا می کند که تا پیش از عصر وی و پیروانش، این آیه مصداقی نداشته و از عصر نزول این آیه تا به امروز، هیچ گروهی نبوده اند که بتوان آن ها را «امت محمد (ص)» با وصف «آمرین به معروف و ناهین از منکر» نامید. اشکال مهم آن است که چگونه می توان ادعا کرد که آیه ای که در عصر پیامبر (ص) نازل شده و مسلمانان همان زمان را خطاب قرار داده، قرن ها مصداقی نداشته باشد و مخاطبش صرفا کسانی باشند که قرن ها بعد متولد می شوند؟ این اشکال احمد الحسن که آن ها اهل بیت را کشته اند و شایستگی نه تنها عنوان «خیر ائمه» بلکه حتی عنوان «امّه محمد» را ندارند موجه نیست چراکه اولاً در میان اصحاب پیامبر (ص)، کسانی بوده اند که بعد از وفات ایشان، از پیروان حضرت علی (ع) بوده اند؛ ثانیاً در میان اصحاب پیامبر (ص) کسانی بوده اند که در زمان حیات پیامبر، شهید شده اند و یا از دنیا رفته اند و عصر بعد از وفات حضرت را درک نکردند تا بتوان به آن ها اتهام تنها گذاشتن معصوم وارد کرد. ضمن این که در عصر هر یک از ائمه، اصحاب صالح متعددی از پیروان آن ها بوده اند. بنابراین، در عصر هر یک از معصومین، از پیامبر (ص) تا امام مهدی (عج)، افرادی بوده اند که اشکال احمد الحسن بر آن ها وارد نیست و در نتیجه، هر یک از آن ها می توانند یکی از مصادیق «خیر ائمه» باشند. بر این اساس، این ادعا که این آیه قرن ها مصداقی نداشته و یگانه مصداق آن، یاوران امام مهدی (عج) هستند مخالف صریح آیه و واقعیت های تاریخی است.

دوّم. احمد الحسن در چند مورد، به تفسیر حروف مقطعه پرداخته. آن چه وی درباره این حروف ارائه کرده چنان بی مبناست که یکی از متقدّمین وی می نویسد:

«ثمّ يجيب أحمد الحسن عن معنى (الم) في سورة البقره بأجوبه تضحك الثكلى و صاحب المصيبه في يوم مصيبته!» (الحسينى البصرى، ۱۴۳۲: ۳۴)

«سپس احمد الحسن درباره معنای «الم» در سوره بقره، پاسخ هایی ارائه می دهد که زن فرزند مرده و فرد مصیبت زده را در روز مصیبتش می خنداند.»

احمد الحسن در جلد اول المتشابهات، در پاسخ به این سوال که مراد از حروف مقطعه در ابتدای سوره ها چیست می نویسد:

«در سوره ی بقره (الم): (م) محمد، (ل) علی و (أ) فاطمه است. حروف مقطعه در ابتدای سوره ها ۱۴ حرف هستند، یعنی نصف تعداد حروف زبان عربی که ۲۸ حرف هستند. این ها حروف نورانی هستند که در مقابل آنها حروف ظلمانی قرار دارند، یعنی حروفی که نورشان کمتر از اینها است نه اینکه کاملاً ظلمانی باشند. این حروف مانند منازل ۱۴ گانه ی قمر (منزل گاههای ماه) هستند که در اواسط ماه قرار دارند یعنی زمانی که هفت روز از ماه می گذرد شروع می شوند، و حرف «م» مثل زمانی است که ماه کامل می شود و حرف «ل» مثل ماه شب قبل از آن و «أ» مثل ماه شب بعد از آن و این ها خود شبهای اشراق هستند. حضرت محمد ماه تمام و کامل است و علی (ع) و فاطمه (س) مانند ماه شبیه به کامل هستند... و (م) در مقابل الله در بسمله است، و (ل) در مقابل الرحمن و (أ) در مقابل الرحيم و همان طور که بسمله در هر سوره خود نمایی برای بسمله ی سوره ی فاتحه از یک جهت معین است. لذا این حروف خود نمایی از حضرت محمد و حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه (س) و ائمه (ع) هستند، و در هر جایی، از جهتی معین، نمایی از آنهاست. و هر آنچه معرفت معصوم نسبت به خداوند بیشتر شود جهات و ظهوراتش در قرآن افزایش می یابد و تکرار حرف او که نقش وی را آدا می کند در قرآن فزونی می یابد. و در اینجا (م) ۱۷ بار و (ل) ۱۳ بار و (أ) ۱۳ بار تکرار شدند. و همانا این حروف خود برگزیده قرآن هستند و از آنها اسم اعظم بوجود می آید و این سیر بین خداوند و امام (ع) است که اسم اعظم را از آنها تألیف می کند. و اگر بیشتر از این، اجازه صحبت کردن در این مورد داشتیم صحبت می کردم.» (احمد الحسن، ۱۴۳۱: ۵۲/۱)

در پاسخ به سوال ۴۵ در جلد دوم المتشابهات درباره تفسیر آیات ابتدایی سوره بقره نیز چنین می نویسد:

«الم: امیر المؤمنین (ع) می فرمایند: (من : ح) حوا میم هستم، من : قسم (الم) هستم، من ترجمان(ص) هستم، من ن و قلم هستم) (الشيعه والرجعه ص ۱۵۰: خطبه البيان). و این حروف اسماء اهل بیت (ع) می

باشند، و در اینجا (م) محمد (ص) و (ل) علی (ع) و (الف) فاطمه (س) است و اگر این حروف را بشمارید خواهید دانست که آنها به تعداد اهل بیت (ع) و چهارده حرف هستند. حرف (م) هفده بار تکرار شده و حرف (ل) سیزده بار و حرف (الف) هم سیزده بار تکرار شده است و از این حروف قرآن تألیف شده است و در واقع، آنها (ع) خود قرآن هستند و از این حروف اسم اعظم تألیف می شود طبق روایاتی که از اهل بیت (ع) به ما رسیده است. و نیز آنها (ع) اسم اعظم هستند همان گونه که در روایت آمده است یعنی آنها تجلی اسم اعظم هستند. و چیزی که به واسطه آن بتوان چیزی از اسم اعظم یا بهتر است بگوییم اسم اعظم را در عالم (ممکنات) شناخت، همان گونه که نوشتن از اختلاط این چهارده حرف نورانی با چهارده حرف دیگر ظلمانی تألیف می شود وجود مخلوق یا (ممکن) نیز از اختلاط نور آنها (ع) با ظلمات تألیف می شود یا می توان گفت تجلی انوار آنها در ظلمات کما اینکه آنها (ع) تجلی نور خداوند در ظلمات هستند و منظور از ظلمات عدم قابل الوجود است، خداوند می فرماید: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ كَمِشْكَاهِ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ) (خدا نور وجود بخش آسمانها و زمین است داستان نورش به مشکواتی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه ای که تلالؤ آن گویی ستاره ایست درخشان و روشن از درخت مبارکه زیتون با آن که شرقی و غربی نیست شرق و غرب جهان بدان فروزان است و آتش زیت (روغن) آن را برافروزد خود به خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت به روی نور معرفت قرار گرفته و خدا هر که را خواهد به نور خود و اشراقات وحی خویش هدایت کند این مثلها را خدا برای مردم هوشمند می زند که به راه معرفتش هدایت یابند و خدا به همه امور غیب و شهود عالم داناست) (نور: ۳۵). آنها (ع) مثال نور خداوند هستند. (احمد الحسن؛ بی تا ب: ۲۴/۲-۲۵)

حروف مقطعه که در ابتدای ۲۹ سوره قرآن آمده اند مجموعاً ۱۴ حرف هستند که عبارتند از ح ر س ص ط ع ق ک ل م ن ه ی. احمد الحسن به درستی بیان کرده که حرف میم، ۱۷ بار و حرف ا و لام ۱۳ بار در حروف مقطعه تکرار شده اند و از این جهت، پرتکرارترین حروفند. بر این اساس، «کاف و نون» بیش از یک بار نیامده، «عین، یاء، هاء و قاف» دو بار، «صاد» سه بار، «طاء» چهار بار، «سین» پنج بار، «راء» شش بار، «حاء» هفت بار، «ا و لام» سیزده بار و «میم» هفده بار تکرار شده اند.

در باره جایگاه علم حروف و اعداد، در تفسیر قرآن دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. از سوی دیگر، با شیوه های مختلف محاسباتی، ممکن است نتایج متفاوت و احیاناً متناقضی بدست آید. با این حال، باز هم صرف نظر این نکته، پیش فرض را همان روش محاسباتی احمد الحسن بر اساس حروف مقطعه و میزان تکرار آن ها قرار می دهیم و اشکالات ناشی از این تفسیر عجیب از حروف مقطعه را بیان می کنیم:

۱. وی به درستی می گوید که حروف مقطعه ۱۴ حرفند و نصف حروف عربی. اما این ادعا که این ۱۴ حرف، نورانی و ۱۴ حرف دیگر، ظلمانی و به تعبیر دیگر، قلیل النورند بسیار عجیب است. این ۱۴ حرف ظلمانی عبارتند از ب ت ث ج خ د ذ ز ش ض ظ غ ف و. سوال این است که مگر در کل قرآن، از تمام این ۲۸ حرف استفاده نشده؟ پس چگونه می توان ادعا کرد که بخش قابل توجهی از قرآن، از حروف ظلمانی تشکیل شده؟ آیا ارزش کلمات و آیات و سوره هایی که در آن ها این ۱۴ حرف نورانی کمتر است از کلمات و آیات و سوره هایی که در آن ها از این ۱۴ حرف نورانی بیشتر استفاده شده کمتر است؟ مگر می توان بر اساس تکرار حروف، ارزش گذاری کرد و کلمات را نورانی و ظلمانی خواند؟

۲. وی در تفسیر ألم می گوید که أ به فاطمه، لام به علی و میم به محمد اشاره دارد. نخستین اشکال آن است که دلیل این مدعا چیست؟ اگر ملاک، اولین حرف این اسامی است این ملاک صرفاً در محمد وجود دارد و در فاطمه و علی، حروف مد نظر، نخستین حرف نیستند. بر این اساس، باید گفت که فاطمه با حرف فاء شروع شده که اساساً جزء حروف مقطعه و نورانی نیست و علی نیز با حرف عین شروع شده که تنها دو بار در حروف مقطعه تکرار شده است. اگر همین ملاک در مورد اسامی سایر اهل بیت (ع) استفاده شود نیز در مورد نام امام ششم یعنی جعفر باید گفت حرف جیم نیز در زمره حروف ظلمانی است!

۳. اشکال فاحش دیگر این که بر فرض، ملاک نخستین حرف نباشد بلکه حرفی باشد که احمد الحسن دلخواهانه انتخاب کرده، به چه سبب حرف «أ» یعنی همزه با حرف الف ممدوده در کلمه فاطمه یکی انگاشته شده؟ کاملاً روشن است که در زبان عربی، حرف «أ» که در ابتدای «ألم» آمده با حرف «الف» در «فاطمه» متفاوت است. برای مثال، همزه در ابتدا، وسط و آخر کلمات قرار می گیرد (أذهب، سأل، قرأ) اما الف ممدوده هیچ گاه در ابتدای کلمات قرار نمی گیرد و آن چ به شکل الف در ابتدای بعضی کلمات

دیده می شود در واقع، همزه است نه الف ممدوده. تفاوت دیگر آن است که همزه، تمام حرکات (نصب، رفع و جرّ) و نیز سکون را می پذیرد اما الف ممدوده حرکت نمی پذیرد و همیشه ساکن است.

۴. ادعای عجیب دیگر این است که میزان معرفت هر یک از معصومین بستگی به میزان تکرار حرفشان در قرآن دارد: «کَلَّمَا زَادَ الْمُعْصُومُ مَعْرِفَةَ اللَّهِ أَزَادَتْ جِهَاتِهِ وَظُهُورَاتِهِ فِي الْقُرْآنِ وَ زَادَ تَكَرُّرَ الْحَرْفِ الَّذِي يُمَثِّلُهُ.» اگر مراد احمد الحسن، میزان تکرار حرف در حروف مقطعه باشد صرف نظر از بی مبنا بودن این ادعا، نتیجه این است که از آن جا که نام حرفی که ممثّل نام محمّد است میم است و این حرف، پرتکرارترین حرف در حروف مقطعه است، جایگاه حضرت محمّد (ص) بالاتر است. حال نکته این است که نام امام پنجم و نهم و دوازدهم نیز محمّد است و با همین منطق باید گفت که معرفت این سه امام همانند پیامبر (ص) و بالاتر از حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) است! ضمن این که اگر در مورد نام امام هفتم نیز ملاک اولین حرف باشد نام موسی نیز با میم شروع شده و لذا معرفت امام کاظم (ع) نیز باید به همین صورت باشد! باز هم با این منطق باید گفت که نام امام چهارم و هشتم و دهم نیز با عین شروع شده و لذا معرفت این سه امام، همانند معرفت حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) است. اگر در نام حسن و حسین، ملاک اولین حرف باشد تکرار حرف «حاء»، ۷ بار است. نتیجه آن می شود که با همین منطق، معرفت امام دوّم، سوّم و یازدهم، کمتر از سایر امامان است به جز امام ششم که نخستین حرفش اساسا در حروف نورانی نیست! البته در مورد نام جعفر، علاوه بر جیم، حرف فاء نیز در حروف ظلمانی است و صرفا عین و راء می ماند. اگر ملاک حرف عین باشد معرفت امام ششم مانند معرفت حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) می شود ولی اگر ملاک، حرف راء باشد این حرف صرفا ۶ بار تکرار شده و این بار باید گفت معرفت امام ششم، کمتر از سایر ائمه است! و این داستان مضحک الثکلی ادامه دارد. اما اگر مراد احمد الحسن، تکرار این حروف در کلّ قرآن باشد داستان به مراتب پیچیده تر و اشکالات، متعدّدتر می شود. برای مثال، پرتکرارترین حرف در قرآن، الف است نه میم. بعد از حرف الف، پرتکرارترین حرف، لام، سپس نون و سپس میم است. بر این اساس، با توجه به منطق احمد الحسن، معرفت حضرت فاطمه (ص)، بیش از معرفت حضرت علی (ع) و معرفت حضرت علی (ع) بیش از معرفت پیامبر (ص) است. ضمن این که معرفت کسی که حرف ممثّلش نون هست نیز از پیامبر (ص) بیشتر است!

۵. سایر ادعاهای احمد الحسن مانند این که محمد در مقابل الله، علی در مقابل الرحمن و فاطمه در مقابل الرحیم در بسمله است یا این که حروف مقطعه به تعداد منازل ۱۴ گانه است و ... نیز کاملاً بی مبنا و بی منطق است و بار دیگر باید تکرار کرد که «احمد الحسن درباره معنای «الم» در سوره بقره، پاسخ‌هایی ارائه می‌دهد که زنِ فرزندِ مرده و فرد مصیبت زده را در روز مصیبتش می‌خندانند!»

سوّم. آیه ۱۲۴ سوره بقره در مباحث مربوط به امامت چه در روایات چه در کتب کلامی، بسیار پرکاربرد است: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». در روایات و منابع کلامی، مصادیق مختلفی برای ظلم شمرده شده است. در این جا به کلام شیخ صدوق در معانی الأخبار اکتفا می‌کنیم:

«قوله عز و جل لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی بذلك أن الإمامه لا تصلح لمن قد عبد وثنا أو صنما أو أشرك بالله طرفه عين و إن أسلم بعد ذلك و الظلم وضع الشيء في غير موضعه و أعظم الظلم الشرك قال الله عز و جل إِنَّ الشُّرْكَ أَظْلَمُ عَظِيمٌ و كذلك لا يصلح للإمامه من قد ارتكب من المحارم شيئاً صغيراً كان أو كبيراً و إن تاب منه بعد ذلك و كذلك لا يقيم الحد من في جنبه حد فإذا لا يكون الإمام إلا معصوما.» (صدوق، ۱۳۶۱: ۱۳۶۱)

بنابراین، آنچه مسلم است این است که ظلم در این آیه، به نوعی گناه اشاره دارد که می‌تواند مصادیق متعددی داشته باشد. با این حال، احمد الحسن، که گویا خاص بودن خود را در مخالفت با ظواهر آیات و صریح روایات می‌بیند تفسیر کاملاً متفاوتی ارائه می‌دهد:

«... فقال تعالى: (لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) أي الظالمين من الأنبياء (ع) و ظلم الأنبياء ليس كظلم غيرهم و إنما هو من نوع (حسنات الأبرار سيئات المقربين) أي إتيانهم بالعمل ليس على الوجه الأمثل بسبب التمايز بالمعرفة بينهم فكلّ منهم يعبد سبحانه بحسب معرفته و لذا تتفاوت عبادتهم...» (احمد الحسن، ۱۴۳۱ث: ۲۴/۴)

بر این اساس، مراد خداوند این است که بعضی از انبیا در مقایسه با انبیای برتر از خود، ظالم هستند و به سبب این ظلم، به درجه امامت نخواهند رسید!

اشکال مهم در این تفسیر، مخالفت آن با تفسیر این آیه در روایات ائمه (ع) است؛ روایاتی که صراحتاً مراد از ظلم را بت پرستی و شرک دانسته اند از جمله:

- «فَقَالَ اللَّهُ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ مَنْ عَبَدَ صَنَمًا أَوْ وَثَنًا لَا يَكُونُ إِمَامًا.» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/۱۷۴؛ نیز ر.ک مفید، ۱۴۱۳: ۲۲؛ صفار، ۱۴۰۴: ۳۷۳؛ صدوق، ۱۴۰۳: ۱/۳۱۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۵۵/۱۱)

«خداوند فرمود: عهد من به ظالمین نمی رسد. پس هر کس بت یا صنمی پرستیده باشد نمی تواند امام باشد.»

- «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ... قَالَ الصَّادِقُ ع ... فَأَيْنَ يَا مُفَضَّلُ آيَاتُ مِنَ الْقُرْآنِ فِي أَنَّ الْكَافِرَ ظَالِمٌ قَالَ نَعَمْ يَا مَوْلَايَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَ مَنْ كَفَرَ وَ فَسَقَ وَ ظَلَمَ لَا يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ الصَّادِقُ ع أَحْسَنْتَ يَا مُفَضَّلُ. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۴/۵۳)

«مفضل بن عمر نقل می کند ... امام صادق (ع) فرمود: ... ای مفضل! کدام آیات قرآن بیان می کند که کافر، ظالم است. گفتم: مولای من، این آیه که کافران ظالم هستند و کافران فاسق هستند. هر کس کافر و فاسق و ظالم باشد خداوند او را امام مردم قرار نمی دهد. امام صادق (ع) فرمود: آفرین بر تو ای مفضل!»

- «جَاءَ بَعْضُ الزَّنَادِقَةِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ قَالَ ... فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ أَيِ الْمُشْرِكِينَ لِأَنَّهُ سَمِيَ الشِّرْكَ ظُلْمًا بِقَوْلِهِ إِنَّ الشِّرْكَ لظُلْمٌ عَظِيمٌ فَلَمَّا عَلِمَ إِبْرَاهِيمُ ع أَنَّ عَهْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ بِالْإِمَامَةِ لَا يَنَالُ عَبَدَةَ الْأَصْنَامِ قَالَ وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ.» (همان: ۱۱۶/۹۰)

«یک زندیق نزد امیر المومنین (ع) آمد و گفت ... امام به او فرمود: ... عهد من به ظالمین نمی رسد یعنی به مشرکین چرا که خداوند، شرک را ظلم نامیده در این آیه که: همانا شرک ظلم بزرگی است. زمانی که ابراهیم (ع) فهمید عهد خداوند برای امامت، به بت پرستان نمی رسد گفت: مرا و فرزندانم را از بت پرستی دور گردان.»

- «عن أبي جعفر محمد بن علي ع قال ... قال إبراهيم وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ قَالَ الظالم [ظالم] من أشرك بالله و ذبح للأصنام ... فلا [يجوز أن] يكون إمام أشرك بالله و ذبح للأصنام لأن الله تعالى قال لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.» (فрат الكوفی، ۱۴۱۰: ۲۲۲)

«امام باقر (ع) فرمود: ... ابراهیم گفت: آیا از ذریّه من نیز امام خواهند شد؟ خداوند فرمود: عهد من به ظالمان نمی رسد. ظالم یعنی کسی که به خدا شرک ورزیده و برای بت ها، قربانی کرده. ... بنابراین، امام نمی تواند کسی باشد که به خدا شرک ورزیده و برای بت ها قربانی کرده باشد زیرا خداوند تعالی می فرماید: عهد من به ظالمان نمی رسد.»

بنابراین، در روایات اهل بیت (ع)، ظلم در آیه ۱۲۴ سوره بقره به بت پرستی، کفر، شرک و فسق تفسیر شده است.

حال چگونه می توان این امور را به انبیا نسبت داد و ادعا کرد مراد از «الظالمین»، انبیای ظالم است؟!

چهارم. احمد الحسن در ادامه تطبیق های بی مبنای خود، سراغ آیه ۱۷ سوره الرحمن رفته است: «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ». او در پاسخ به سوال ۱۴۱ در جلد چهارم *المتشابهات* درباره تفسیر این آیه می نویسد:

«هما الحمرة المشرقية و الحمرة المغربية. تشير الحمرة المشرقية إلى دم علي (ع) و الحمرة المغربية إلى دم الحسين (ع)، هذا في الأئمة (ع). أمّا في المهديين فتشير الحمرة المشرقية إلى دم أحد المهديين نظير علي (ع) و الحمرة المغربية تشير إلى دم أحد المهديين (ع) أيضا نظير الحسين (ع). فهم مشرقان و مغربان، مشرق في الأئمة و مشرق في المهديين و مغرب في الأئمة و مغرب في المهديين.» (احمد الحسن، ۱۴۳۱ ث: ۳۸/۴-۳۹)

صرف نظر از اشکال خلط کردن تفسیر با تأویل و صرف نظر از روایاتی که این آیه را به صورت علمی تفسیر کرده اند سراغ یگانه روایتی می رویم که تأویل این آیه را بیان کرده و صرفا در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی نقل شده:

«و فی روايه سيف بن عميره عن إسحاق بن عمار عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله ع عن قول الله رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ، قال المشرقين رسول الله ص و أمير المؤمنين ع و المغربين الحسن و الحسين و فی أمثالهما تجرى.» (القمي، ۱۳۶۷: ۳۴۴/۲)

فرض را بر صحت این روایت در مقام تطبیق می گذاریم و کلام احمد الحسن را بررسی می کنیم:

۱. احمد الحسن به عنوان کسی که به این روایت تمسک کرده باید توضیح دهد که ارتباط مشرق با رسول خدا (ص) و امیرالمومنین (ع) و ارتباط مغرب با حسنین (ع) چیست و وجه این تسمیه و تشبیه چیست؟ نیز بر اساس ادعای احمد الحسن، ارتباط این دو با دو تن از مهدیین چیست؟

۲. آن چه هم در آیه و هم در روایت مطرح شده خود مشرقین و مغربین است نه حمرة مشرقیه و حمرة مغربیه. احمد الحسن به چه دلیل، متن آیه را عوض کرده و برای این که آن را با تطبیق خود متناسب کند آن را به «خون» معصومین تأویل کرده است؟ اگر قرار است «خون» اضافه شود آیا «خون» پیامبر (ص) هم مُراد است؟ آیا به همین دلیل است که وی نام پیامبر (ص) را حذف کرده است؟! دلیل حذف نام امام حسن (ع) چیست؟

۳. چنان که گفته شد اگر قرار باشد به این روایت استناد کنیم باید دقیقاً بر اساس مفاد آن عمل کنیم. گرچه روایت می گوید «و فی أمثالهما تجری»، در وهله اول، روایت صراحتاً مشرقین را پیامبر (ص) و امام علی (ع) معرفی می کند نه امام علی (ع) و یکی از مهدیین چنان که مغربین را صریحاً حسنین (ع) معرفی می کند نه امام حسین (ع) و یکی از مهدیین.

پنجم. تطبیق بی معنای دیگر احمد الحسن، مربوط به «دابه من الأرض» در آیه ۸۲ سوره نمل است: «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ». وی در کتاب *المتشابهات* در پاسخ به سوال ۱۴۵ درباره شرح این آیه می نویسد:

«و الدابه هو المهدي الأول الذي يقوم قبل القائم و يكلم الناس و يبكتهم و يبين لهم كفرهم بآيات الله الملكوتيه (الرويا و الكشف) و ركونهم إلى المادة و الشهوات و إعراضهم عن ملكوت السماوات.» (احمد الحسن، ۱۴۳۱ ث: ۵۱/۴)

بر این اساس، احمد الحسن، خودش را «دابه من الأرض» معرفی می کند. با این حال، این ادعا که این تعبیر به مهدی اول اشاره دارد مستند به هیچ روایتی نیست بلکه روایات متعددی تصریح می کنند که مراد از آن در مقام تطبیق، حضرت علی (ع) است مانند:

- «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَهُوَ يَأْكُلُ خُبْزاً وَحَلًّا وَ زَيْتاً فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ فَمَا هَذِهِ الدَّابَّةُ قَالَ هِيَ دَابَّةٌ تَأْكُلُ خُبْزاً وَحَلًّا وَ زَيْتاً.» (مجلسي، ١٤٠٤: ١١٢/٥٣)

- «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ النَّاسُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ فَقَالَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع.» (همان)

- «قَالَ الرَّضَاعُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ قَالَ عَلِيُّ ع.» (همان: ١١٧/٥٣)

- «فروى فى الخبر أن رسول الله ص انتهى إلى أمير المؤمنين ع و هو راقد فى المسجد قد جمع رملا و وضع رأسه عليه فحركه رسول الله ص برجله و قال قم يا دابه الأرض فقال رجل من أصحابه يا رسول الله أ يسمى بعضنا بهذا الاسم فقال لا و الله ما هى إلا له خاصة و هو الدابه التى ذكرها الله فى كتابه و هو قوله عز و جل وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ثم قال رسول الله ص يا على إذا كان آخر الزمان أخرجك الله فى أحسن صورته و معك ميسم فتسم به أعداءك.» (حسينى استرآبادى، ١٤٠٩: ٤٠١)

- «قال أبو عبد الله ع قال رجل لعمار بن ياسر يا أبا اليقظان آيه فى كتاب الله قد أفسدت قلبى و شككتنى قال عمار و أى آيه هى قال قول الله وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ، الآيه فأى دابه هى قال عمار و الله ما أجلس و لا أكل و لا أشرب حتى أريكها فجاء عمار مع الرجل إلى أمير المؤمنين ع و هو يأكل تمرا و زبدا، فقال له يا أبا اليقظان هلم فجلس عمار و أقبل يأكل معه، فتعجب الرجل منه، فلما قام عمار قال له الرجل سبحان الله يا أبا اليقظان حلفت أنك لا تأكل و لا تشرب و لا تجلس حتى ترينها، قال عمار قد أريتكمها إن كنت تعقل.» (القمى، ١٣٦٧: ١٣١/٢)

با وجود اين همه روايت، چگونه مى توان آيه را بر فردى غير از امام على (ع) تطبيق داد؟ نکته جالب اين است كه احمد الحسن خود متوجه اين روايات بوده و لذا پيش از اين ادعا مى نويسد:

«فالدَّابَّةُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ إِنْسَانٌ وَ تَوْجِدُ رَوَايَاتٍ بَيَّنَّتْ أَنَّهُ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) وَ هَذَا فِي الرَّجْعَةِ فَعَلَى (ع) هُوَ دَابَّةُ الْأَرْضِ فِي الرَّجْعَةِ يَكَلِّمُ النَّاسَ وَ يَبَيِّنُ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْكَاْفِرِ بِآيَاتِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ. وَ قَبْلَ الرَّجْعَةِ قِيَامُ الْقَائِمِ (ع) وَ أَيْضًا لَهُ دَابَّةٌ تَكَلِّمُ الْأَرْضَ وَ تَبَيِّنُ لَهُمْ ضَعْفَ إِيمَانِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ الْحَقِّهِ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ هِيَ الرُّوَاةُ وَ الْكُشْفُ فِي الْيَقِظَةِ...» (احمد الحسن، ١٤٣١: ٤٨/٤-٤٩)

بنابراین، احمد الحسن معتقد است خودش قبل از رجعت، به عنوان دابّه من الأرض، خروج می کند و امام علی (ع)، دابّه من الأرض بعد از رجعت است اما دو اشکال عمده بر این دیدگاه وارد است:

۱. آن چه در آیه ذکر شده است «دابّه من الأرض» است که صریح است که صرفاً بر یک شخص تطبیق می کند نه دو نفر. اگر خروج دو نفر با یک عنوان مدّ نظر بود می بایست از تشبیه استفاده می شد.

۲. نکته مهم این است که روایاتی که آن را به حضرت علی (ع) تطبیق داده اند با ذکر آیه ۸۲ سوره نمل چنین کرده اند. بر این اساس، چگونه احمد الحسن می تواند عین همین آیه را نقل و آن را بر خود تطبیق دهد و در عین حال، ادّعا کند که به آن روایات نیز پایبند است؟

نتیجه:

احمد الحسن حتّی با این ادّعا که وی از علومی بهره مند است که دیگران از آن بی بهره اند نمی تواند پاسخگوی اشکالاتی باشد که یا طبق مبنای خودش یا بر اساس روایات موجود در منابع حدیثی بر وی وارد است. روشن است که اگر ادّعاهای بدون دلیل و مبنای وی در تطبیق آیات، در زمره اشتباهات او قرار می گرفت فهرست بلندبالایی از این گونه اشتباهات شکل می گرفت.

مواردی که در این مقاله به آن ها اشاره شد صرفاً بخشی از اشتباهات احمد الحسن در ارتباط با تطبیق آیات قرآن است. بر این اساس، منحصر کردن «امّه وسطاً» به پیروان خود خلاف صریح آیه و واقعیت های تاریخی است. تبیین احمد الحسن از حروف مقطّعه و روش محاسباتی وی با استفاده از این حروف، اشکالات متعدّدی به همراه دارد به گونه ای که خود وی هم نمی تواند به این لوازم، پایبند باشد. همچنین تطبیق «الظالمین» در آیه ۱۲۴ سوره بقره بر «انبیای ظالم» و نیز نکات تطبیقی وی درباره «ربّ المشرّقین و ربّ المغربین» و نیز «دابّه من الارض» در تعارض صریح با آیات و روایات است.

چنان که قبلاً گفته شد اشتباهات وی منحصر به این موضوع نیست و احمد الحسن در تمام موضوعات اسلامی از جمله قرآن، حدیث، کلام، فقه، تاریخ و ... اشتباهات فاحشی مرتکب شده است. نکته مهم آن است که با توجه به نوع نگاهی که پیروان احمد الحسن به وی به عنوان مهدی اول و امام معصوم دارند اگر در میان ده ها اشکال موجود، حتی صرفاً یکی از آن ها اثبات شود اساس و بنیان این رویکرد ویران خواهد شد.

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. آل محسن، الشیخ علی (۱۴۳۴)، الرد القاصم لدعوه المفتری علی الامام القائم، مرکز الدراسات التخصصیه فی الامام المهدی (ع)، النجف الاشرف.
۳. الحسینی البصری، السید عبدالله (۱۴۳۲)، الرد القاطع علی احمد الکاطع، مؤسسه انصار المنتظر العالمیه للرد علی العقائد الباطله، لندن.
۴. آیتی، نصرت الله (۱۳۹۳)، از تبار دجال، انتشارات مؤسسه آینده روشن، قم.
۵. آیتی، نصرت الله (۱۳۹۶)، ناقوس گمراهی، انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، قم.
۶. احمد الحسن (۱۴۳۱ الف)، وصی و رسول الامام المهدی (ع) فی التوراه و الانجیل و القرآن، چاپ اول، اصدارات انصار الامام المهدی (ع)، بی جا.

۷. احمد الحسن (۱۴۳۱ب)، الجواب المنير عبر الاثير، ج ۱-۳، چاپ دوّم، اصدارات انصار الامام المهدي (ع)، بی جا.

۸. احمد الحسن (۱۴۳۱پ)، العجل، ج ۱-۲، چاپ سوّم، اصدارات انصار الامام المهدي (ع)، بی جا.

۹. احمد الحسن (۱۴۳۱ت)، المتشابهات، ج ۱-۳، چاپ سوّم، اصدارات انصار الامام المهدي (ع)، بی جا.

۱۰. احمد الحسن (۱۴۳۱ث)، المتشابهات، ج ۴، چاپ دوّم، اصدارات انصار الامام المهدي (ع)، بی جا.

۱۱. احمد الحسن (۱۴۳۱ج)، شیء من تفسير سورة الفاتحه، چاپ دوّم، اصدارات انصار الامام المهدي (ع)، بی جا.

۱۲. احمد الحسن (۱۴۳۱چ)، متشابهات، ج ۱، ترجمه انصار امام مهدي (ع)، چاپ دوّم، انتشارات انصار امام مهدي (ع)، بی جا.

۱۳. احمد الحسن (۱۴۳۱ح)، گزیده ای از تفسير سورة فاتحه، ترجمه انصار امام مهدي (ع)، انتشارات انصار امام مهدي (ع)، بی جا.

۱۴. احمد الحسن (۱۴۳۶)، متشابهات، ج ۴، ترجمه انصار امام مهدي (ع)، چاپ اوّل، انتشارات انصار امام مهدي (ع)، بی جا.

۱۵. احمد الحسن (بی تا الف)، پاسخ های روشنگرانه، ج ۳، ترجمه انصار امام مهدي (ع)، چاپ اوّل، انتشارات انصار امام مهدي (ع)، بی جا.

۱۶. احمد الحسن (بی تا ب)، متشابهات، ج ۲-۳، ترجمه انصار امام مهدي (ع)، انتشارات انصار امام مهدي (ع)، بی جا.

۱۷. احمد الحسن (بی تا پ)، فتنه گوساله، ج ۱-۲، ترجمه انصار امام مهدي (ع)، انتشارات انصار امام مهدي (ع)، بی جا.

۱۸. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین (۱۴۰۹)، تأویل الآيات الظاهره، منشورات جامعه المدرّسین، قم.

۱۹. الحسيني البصري، سید عبدالله (۱۴۳۲)، الردّ القاطع على احمد الكاطع، چاپ اوّل، موسسه انصار المنتظر العالميه للرد على العقائد الباطله، لندن.

۲۰. شهبازیان، محمد (۱۳۹۳)، ره افسانه، انتشارات مرکز تخصصی مهدویت، قم.

۲۱. صدوق، محمد بن علی بن الحسين (۱۳۶۱)، معانی الأخبار، منشورات جامعه المدرّسین، قم.

٢٢. صدوق، محمد بن علي بن الحسين (١٤٠٣)، *النخصال*، منشورات جامعه المدرسين، قم.
٢٣. صفار، محمد بن حسن (١٤٠٤)، *بصائر الدرجات*، مكتبة آيت الله المرعشي، قم.
٢٤. طالب الحق (١٤٣٢)، *دعوه احمد الحسن بين الحق والباطل*، بي جا.
٢٥. عياشي، محمد بن مسعود (١٣٨٠ ق)، *تفسير العياشي*، چاپخانه علميه، تهران.
٢٦. فرات الكوفي (١٤١٠)، *تفسير فرات الكوفي*، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامي.
٢٧. القمي، علي بن ابراهيم (١٣٦٧)، *تفسير القمي*، دار الكتاب، قم.
٢٨. كليني، محمد بن يعقوب (١٣٦٥)، *الكافي*، دار الكتب الإسلاميه، تهران.
٢٩. مجلسي، محمدباقر (١٤٠٤)، *بحار الأنوار*، مؤسسه الوفاء، بيروت.
٣٠. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان (١٤١٣)، *الإختصاص*، كنگره شيخ مفيد، قم.